**بسم الله الرحمن الرحیم**

**فقه التعامل**

**معیار های تکفیر**

**جلسه پنجم\_14 مهر 1397**

بحث در روایتی بود که از نظر مضمون با همه روایات قبل متفاوت بود چون از مجموعه همه روایات قبل استفاده می شد که در ناصبی بودن اقامه حرب و حداقل اظهار بغض و عداوت نسبت به اهل بیت علیهم السلام معتبر است. مستفاد از آن هشت دسته این است که نمی توان به صرف این که کسی جزء مخالفین است، او را ناصبی نامید اما روایتی که در دسته نهم مطرح کردیم، مضمونش این است که هر کسی که جبت و طاغوت را مقدم کند فهو ناصبی. در پاسخ پرسشی که از امام شد آیا در مقام امتحان بیش از این تقدیم، چیزی لازم است، امام می فرماید این تقدیم نشانه نصب است.

سند روایت هم بررسی شد از نظر فنی روایت ضعیفة السند است اما دو وجه برای تقویت اعتبار روایت بیان شد، اما ادامه بحث:

مرحوم محقق حلی اعلی الله مقامه رساله هایی دارد که بیشتر هم پاسخ به پرسش هایی است که از ایشان شده است، مجموع این رساله ها در کتابی به نام الرسائل التسع چاپ شده است. دراین کتاب یک بخشی است به نام المسائل الخمسة عشر. مساله 11 ص 277:

سائل ابتدا در مورد ذبیحۀ مجسمه و دیگر فرق از مسلمین سوال می کند تا می رسد به اینجا که آیا ذبائح ناصبی حلال است یا نه؟ بعد یک سوال کلی دارد از محقق: و معنا قول الصادق علیه السلام من قدم علینا اهل البیت فقد نصب لنا العداوة فهل یحمل هذا الحدیث علی عمومه او یقید بالظاهر الانتقاص باهل البیت علیهم السلام.

آیا به نظر شما به عموم این روایت عمل کنیم که هر کس دیگران را بر اهل بیت مقدم کرد ناصبی است چه جمله ایی که دال بر نقیصه ایی بر اهل بیت باشد بر زبان جاری کند و چه جاری نکند؟ چه محب باشد و چه مبغض؟ یا بگوییم این عموم تقیید می شود به کسانی که اظهار عیب و نقیصه ایی در مورد اهل بیت علیهم السلام داشته باشند؟ طبیعتا مقید هم ان هشت دسته روایات گذشته است. به نظر شما معنای این روایت چیست؟

(ما روایت به این نحوه نداریم و روایت همان مکاتبه ایی است که از امام هادی اخر سرائر نقل کردیم)

پاسخ محقق در ص 278:

و ما روی ان الناصب من قدم علینا لا یعمل به و لیس الناصب الا من نصب العداوة لائمه الدین کالخوارج فحسب.

کانه محقق تخصیص و تقیید زدن روایت را هم نپذیرفته است. می گوید این روایت اصلا بهش عمل نمی کنیم. چرا وقتی توان تخصیص و تقید هست این کاررو نمی کند؟ به نظر می رسد نظر مبارک مرحوم محقق این است که عموم یا اطلاق اگر در پاسخ پرسشی واقع بشود ان هم پرسشی که طرف می خواهد وظیفه خود را بداند مثل اینجا نمی خواهد بحث فقهی بکند. از امام استفتاء می کند. این جا مطلب سخن گفتن و طرف را ارجاع دادند به روایتی مخصص عرفیت ندارد. باید عمل اش را بر طبق روایت انجام دهد . مطلق یا عام مال جای است که یک قانون کلی را امام بگوید. نه در جواب استفتاء. ان هم بلا وجه بلکه امام اینجا باید با تقیید و تخصیص جواب دهد.

چون مقام تقیه است مخصوصا در مکاتبه چون در مکاتبه می ماند سند. با این که علی القاعده امام باید می فرمود من اظهر العداوة فهو الناصب مطلق سخن گفته است معلوم می شود امام روی این معنا تاکید دارد و قابل تخصیص نیست. شاید سر اینکه جناب محقق به عموم روایت عمل نکرده است و روایت را هم تخصیص نزده است، هم این است.

به عبارتٍ اخری؛ وقتی دو دسته از روایات را میبینیم، دو حال پیش می آید، یک وقت خیلی راحت می توانید اطلاق و تقید کنید و عام و خاص بگیرید اما گاهی لسان در هر دو دسته به گونه ایی است که تعارض مستقر از آن فهمیده می شود نه تعارض غیر مستقر. در اینجا دیگر جای اطلاق و تقیید نیست و ما نحن فیه من هذا القبیل. آن هشت دسته صراحتا می گوید معیار نصب اظهار عداوت است، این روایت می گوید من قدم الجبت و الطاغوت.اولا لحن طوری نیست که بگوییم تعارض غیر مستقر است و می آییم این ها را مطلق و مقید می کنیم. و ثانیا چون در اینجا ان هشت دسته هم اکثر اند،ثالثا هم مورد عمل اکثر فقها هستند و رابعا چون این روایت ضعیفة السند است، و خامسا چون مورد عمل اصحاب نیست اصلا کنارش میگذاریم نه این که اطلاق و تقییدی باشد.

این توضیحِ و ما روی ان الناصب من قدم علینا لا یعمل به و لیس الناصب الا من نصب العداوة لائمه الدین کالخوارج فحسب.

تا این جا دو نظر نسبت به این روایت بیان شد یکی این که روایت را عام بگیریم با توجه به ان هشت دسته تخصیص اش بزنیم. نظر دوم با ان دلائل که بیان شد این روایت را اساسا کنار بگذاریم.

نظر سوم در این روایت این است که بگوییم . نصب مراتب و درجاتی دارد، ان چه که موضوع حکم نجاست، عدم توارث، عدم جواز تناکح و امثال این هاست این اعلی درجه نصب است که اظهار حرب و عداوت است. اما این روایت ان مرتبه ضعیفه از نصب را بیان می فرماید که این مرتبه یک مرتبه صرفا اعتقادی است که آثار اخروی دارد. نه این که آثار دنیوی بخواهد برش مترتب بشود. کسانی ناصبی اند که جبت و طاغوت را مقدم کند اما نجس اند ؟ خیر.

جواب ما این است که اولا این جمعی که شما بین این روایات می کنید جمع تبرعی است. چه شاهدی بر ان دارید؟

ثانیاً با سوال سائل سازگاری ندارد؟ سوال سائل این بود که من میخواهم ناصبی را امتحان کنم ایا بیش از تقدیم جبت و طاغوت چیز دیگر نیاز است؟ امام می گوید نه همین کفایت می کند. چه طور امام دارد مرتبه ضعیفه را بیان می کند؟

ما باشیم و این روایت هر حکمی که ناصبی دارد از نجاست و ... همه این ها را این گروه که روایت به آن اشاره دارد هم دارد.

بله اگر کسی بگوید من به این روایت عمل نمی کنم ولی برای اینکه این روایت را کنار نگذارم این توجیه را هم می کنم، اشکالی ندارد.

بهترین جواب همان جوابی است که محقق بیان کرد و به این روایت نمی توان به عنوان معیار نصب در مترتب کردن احکام نصب عمل کنیم. به عموم روایت نمیشود عمل کرد.

هذا تمام الکلام در مقام دوم بحث.

فتحصل من جمیع ما ذکرنا: در مقام اول از نظر لغت استفاده شد که در معنای نصب اظهار معتبر است. در مقام دوم هم دسته بندی روایات تمام شد و ثابت شد که چون اولا تعداد روایاتی که معیار در نصب اظهار عداوت دانسته است، زیاد است و در بین این وروایات صحیحه السند هم بود و ثانیا این روایات مورد قبول اصحابنا هستند و اصحاب ما این روایات را تلقی به قبول داده اند و فتوای به قبول داده اند. ثالثا چون روایات دسته دوم سندا اشکال دارد و یک روایت هم بیشتر نیست رابعا اصحاب به مضمون ان فتوا نداده اند، مشهور فقها اهل خلاف را کلا ناصبی نمی دانند. ما در جمع روایات این روایت را کنار میگذاریم علاوه بر این که با نظر به تاریخ هم به ضمیمه وجدان و انصاف با این روایت موافق نیست.

آقای احمد بن محمد بن عبد ربه آندلسی از علما اهل سنت ضد شیعه در عقد الفرید ج 2، ص 218:

الرافضة و انما قیل لهم رافضه لانهم رفضو ابابکر و عمر و لم یرفضهما احدٌ من اهل الاهواء غیرهم و شیعه دونهم و هم الذین یفضلون علیا علی عثمان اما یتولون اباکر و عمر فاما الرافضه فلها غلو شدید فی علی.

شما یک نگاهی به شهر کوفه داشته باشید می گفتند کوفیان شیعیان امیر المومنین اند. ایا همه آن ها مثل شیعیان امروز بودند یا خیلی هایشان نهایتا در مقام ترجیح امیر المومنین را بر عثمان مقدم می کردند اما در مورد اولی و دومی مثل بقیه مردم عمل می کردند. شما باشید و معیاری که در روایات دارید باید بگویید همه این ها ناصبی اند و التزام به چنین مطلبی فی غایة اشکال است.

اما مقام سوم؛ نقل اقوال، مخصوصا از اهل سنت شروع می کنم ببینیم این آقایون ناصبی را چگونه معنا می کنند تا بعد برسیم فقهاء خودمان:

ابن کثیر در کتاب البدایة و النهایة، ج 8، ص 202:

رافضة روز عاشورا اظهار حزن و ماتم و عزا دارند، اما و قد عاکس الرافضه و الشیعه النواصب من اهل الشام. این ها در روز عاشورا غذا می پزند و جشن برقرار می کنند بغضا لشیعه. کسی که اظهار شادی می کند ناصبی است از نظر این آقا.

ابن تیمیه در الفتاء و الکبری ج 2، ص 295:

اهل کوفه دو دسته اند، یک طائفه رافضه هستند که یظهرون موالات اهل بیت اما در باطن ملحد اند و زندیق. و طائفة ناصبة این ها بغض علی و اصحاب علی را در دل داردند. مختار را نمونه رافضی ها می شمارد و در ادامه تاریخ حجاج بن یوسف را نمونه ناصبی قرار می دهد. بعد می گوید این رافضی(مختار) اعظم کذبا و افترائا والحادا فی الدین است.

نمونه سوم ذهبی در سیر الاعلام النبلاء ج 7، ص 370 می گوید هر کسی که ترحم بر امیرال م و م ن ی ن شهید عثمان نکند ففیه شی من التشیع. هر کس که بغض عثمان را در دل داشت فهو شیعی جلد فیودب.

اگر ترقی کرد و به شیخین رسید فهو رافضی خبیث و کذا من تعرض للامام علی فهو ناصبی تعذیر می شود. فان کفره فهو خارجی مارد.

مراجعه کنید به ص 80 و 81 ج 7.

اما ج 5، ص 374:

کان الناس فی الصدر الاول بعد از واقعه صفین علی اقسام یکی شان اولی العلم فهم محبون للصحابه بعد اش شیعه این ها با کسانی که با علی جنگیدند رابطه خوبی ندارند اما تکفیر اش نمی کنند می گویند یاغی و باغی است. ثم النواصب و هم الذین حاربو علیا ولی اسلام اش را قبول دارند و سبقت اش را در اسلام قبول دارند اما می گویند در جنگ با عثمان علی خلیفه را رها کرد. بعد می گوید در این زمان شیعی که معاویه و حزب اش را تکفیر کند نمی شناسم و لا ناصبیا کفر علیا و حزبه. می گوید این ها که الان هست بعدا آمد است. اما النواصب وقتنا فقلیل و ما علمت فیهم من یکفر علیا و صحابی را.

سخن ایشان با تاریخ به هیچ وقت سازگاری ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطبین الطاهرین.